مهر

شبی در اورژانس بیمارستان مسیح دانشوری

همراهان خاموش شب

محمد معصومیان
گزارش نویس

ساعت از ده شب گذشته و همین‌طور به صف بیماران مشکوک به کرونا که منتظر ویزیت دکتر هستند اضافه می‌شود. بالای کانکس‌هایی که برای ویزیت در فضای باز گذاشته‌اند نور اتاق‌های بیمارستان سوسو می‌زند. پسر جوانی مات و متحیر روی صندلی با پاکت سی‌تی‌اسکن ریه در دست به اتاق‌ها خیره شده است. لابد خودش را آنجا تصور می‌کند با دستگاه‌هایی که به دهان و بینی‌اش وصل شده‌اند. کمی آن طرف‌تر زیر سقف پارکینگ صدای سرفه‌های خشک بیمارانی می‌پیچد که منتظر خالی شدن تخت هستند. تابلوی بیمارستان مسیح دانشوری در تاریکی مثل چراغی روشن می‌درخشد و دو طرف خیابان ورودی پر از اتومبیل است. ماشین‌های پسران و دختران جوانی که بدون ماسک در دسته‌های چندتایی نشسته‌اند روبه منظره تهران و از هوای خنک شب لذت می‌برند. همین‌طور که این پا و آن پا می‌کنم تا همراه بیمار کرونایی را ببینم و از مشکلات و نگرانی‌هایش بپرسم، مردی جا افتاده با کت و شلواری طوسی و پیراهنی سفید همرنگ ماسکی که صورتش را پوشانده از ماشین پیاده می‌شود. از حرف‌های پشت تلفنش می‌فهمم که بیماری در بیمارستان دارد و همین باعث می‌شود نزدیک‌تر شوم و سر صحبت را باز کنم.

۶۰ ساله به نظر می‌رسد و خوشرو و خوش صحبت است. بدش نمی‌آید این لحظات ناخوشایند را با کسی حرف بزند. در خلوتی پیاده‌رو نزدیک بیمارستان می‌ایستیم و او از امیرعلی پسر ۲۶ ساله یکی از دوستانش که به کرونا مبتلا شده و به‌خاطر تنگی نفس به اینجا منتقل شده می‌گوید: «آمده‌ام که دست تنها نباشد و فقط نمی‌دانم چرا تلفنش را جواب نمی‌دهد.» کمی از وضعیت کرونا در تهران حرف می‌زنیم و او از تجربه خودش که همین چند ماه پیش مبتلا شده بود می‌گوید: «اصلاً باورت نمی‌شود اما حتی انگشتانم سر شده بود. خانم و بچه‌ها را راهی کردم و تنهایی آنقدر آناناس و لیمو وعدسی خوردم تا خوب شدم.» همین‌طور که به حرف‌هایش گوش می‌دهم نزدیک در بیمارستان می‌رسیم و او به نگهبانان می‌گوید که برای مطلع شدن از وضعیت بستری یکی از دوستانش آمده ... باهم داخل می رویم. صدای پارس سگ‌ها از دره‌های پایین بیمارستان در کوه می‌پیچد و انگار نیرویی مرا به داخل بیمارستان می‌کشد.

به پیچ اول بیمارستان که می‌رسیم نور چراغ اتاق‌ها از لای برگ درختان به چشمم می‌خورد. صدای سرفه خشکی از پشت سرم می‌شنوم و تازه می‌فهمم واقعاً دارم وارد بیمارستانی می‌شوم که در تمام این چند ماه در صدر پذیرش بیماران کرونایی بوده و انگار تازه می‌فهمم چقدر از کرونا می‌ترسم. اما می‌روم تا امیرعلی را ببینم. ماسکم را روی صورت سفت می‌کنم و سعی می‌کنم به مورمور شدن تنم توجه نکنم. از پرسنل آدرس بخش کرونایی‌ها را می‌پرسیم و از پله‌های تمام نشدنی بیمارستان با نور موبایل بالا می‌رویم. در تاریکی راه پله مردی با لباس ایزوله و صورتی پوشیده با ماسک و شیلد از لای درختان بیرون می آید. بالا می‌رویم و چشممان به تاریکی عادت می‌کند. انتهای پله‌ها زنی با دو دختر جوان همگی ماسک به‌صورت ایستاده‌اند و می‌گویند بخش کرونایی‌ها همینجاست. درست همینجا با ورودی کوچک و نورهایی که چشم را می‌زند.

مرد همراهم روبه روی بخش پا شل می‌کند و می‌پرسد: «برویم داخل؟» و بدون حرفی وارد می‌شویم. در شیشه‌ای بخش اول باز می‌شود و ردیف اتاق‌ها تا انتهای سالن تمیز و مرتب بنظر می‌رسد. در اتاق‌ها باز است و بیماران به خواب رفته‌اند. سرک سریعی می‌کشم. یکی پاهایش از پتو بیرون مانده و در اتاق دیگر مردی با اکسیژن روی دهان جلوی پنجره به بیرون خیره شده است. مرد همراهم به پرستاران بخش اطلاعات امیرعلی را می‌دهد تا بفهمیم در کدام بخش است. از پرستاران که مشغول سرج هستند می‌پرسم اوضاع چطور است؟ صدای ضجه‌های زنی از انتهای سالن با صدای سرفه‌های خشک بیماران دیگر درهم می‌پیچد. پرستار بعد تمام شدن سرج می‌گوید: «در اورژانس عفونی است» بعد سرش را بلند می‌کند و می‌گوید: «اوضاع مثل روزهای اول بیماری است. خیلی بد است.»

از بخش بیرون می‌آییم و حالا از پنجره‌های بیرون به اتاق‌ها خیره می‌شوم. این بار با دیدن خنده‌های دو مرد که روی تخت نشسته‌اند و انگار به چیز مشترکی می‌خندند نفس راحتی می‌کشم. خنده‌هایی که مثل دیدن آب وسط کویر آرامم می‌کند. ساختمان که تمام می‌شود بخش اورژانس عفونی است. متشکل از ۵ کانکس سفید پذیرش، تریاژ، پزشک و آزمایشگاه و مردان و زنانی که در صف‌های نامنظم ایستاده‌اند تا ویزیت شوند. مرد با خوشحالی می‌گوید: «امیرعلی آنجاست.» اما امیر علی آنجا هست و نیست. مرد با خوشحالی به سمت پسر جوانی می‌رود که روی ویلچر نشسته و حتی نای بلند کردن سرش را ندارد. ماسکی رو صورت زده و پدر و مادر و پسر جوان دیگری اطرافش ایستاده‌اند: «سلام امیرعلی.» اما پاسخی درکار نیست. باد آرامی می‌پیچد لای درختانی که در تاریکی هیبتی مرموز به خود گرفته‌اند و خش‌خش می‌کنند اما از امیرعلی صدایی بلند نمی‌شود. پدر پیرش با چشمانی که بی‌تاب در چشمخانه می‌چرخند ایستاده و مادرش پاکت در دست انگار که آتش به چادرش افتاده از این کانکس به آن کانکس می‌دود.

صدای سرفه‌های خشک است و سکوت مردمی که حوصله حرف زدن با هیچ‌کس را ندارند بجز دختر جوانی که با ماسک و شیلد می‌خندد. وسط این همه اضطراب با قهقهه خنده‌ها و شوخی با همسرش، زندگی می‌پاشد به در و دیوار بیمارستانی که شاید در تاریخ ۱۲۰ ساله‌اش این همه مرگ و بدبختی به خودش ندیده است: «من هم کرونا دارم ولی مگر چه شده است؟ کرونا است دیگر. ولی باور کن یک آن وسط خندیدن انگار توی دلم خالی شد و لرز به جانم افتاد.» نگاهی به همسرش می‌کند و ادامه می‌دهد: «نکند فشارم افتاده؟» شوهرش می‌گوید: «شاید چون هندوانه خوردی سردی کرده‌ای.» مادرش از ماشینی پارک شده پیاده می‌شود و می‌گوید: «بیا توی ماشین» و در را محکم می‌بندد. دختر که تقریباً ۲۵ ساله بنظر می‌رسد با بیخیالی و خنده می‌گوید: «بخدا این بکن نکن‌ها بدتر از کروناست.»

پزشکی با لباس ایزوله وماسک بزرگی که با کپسول‌های بزرگی مجهز شده وسط کانکس‌ها با حوصله به خانواده‌های نگران مشاوره می‌دهد. نگاهی به‌عکس‌ها و آزمایش‌های امیرعلی می‌اندازد و می‌گوید: «اکسیژن خون پایین نیست ولی ضربان قلب بالاست.» دکتر پیشنهاد می‌کند با توجه به نبود تخت خالی در بیمارستان بهتر است سری به بیمارستان شهدا و طالقانی بزنند: «اگر جای خالی پیدا نکردید بهتر است خانه نبرید. اینجا بماند بهتر است آنجا دیگران را تهدید می‌کند.» او در جمع مریض‌ها توضیح می‌دهد که سه روز است تختی خالی نشده بس که مریض‌ها بد حال هستند. «بهترین چیز این است که همه ماسک بزنید.» سؤال‌ها از او زیاد است و او یکی‌یکی جواب می‌دهد: «ما موارد زیادی داشتیم که یک بار گرفتند و خوب شدند و دوباره هم درگیر شدند.» او توضیح می‌دهد روزهای اول اگر ۵۰۰ نفر می‌آمدند ۵۰ نفر کرونا داشتند چون مردم می‌ترسیدند و زیاد مراجعه می‌کردند. مردم دوره‌اش کرده‌اند و او یک به یک جواب می‌دهد.

یکی از خانواده‌ها با التماس می‌پرسد واقعاً تخت خالی نیست و او صندلی‌هایی را زیر پارکینگ نشان می‌دهد و می‌گوید: «روی صندلی‌ها را ببین، آن اکسیژن را گذاشتیم برای آنهایی که اینجا می‌مانند و تازه خیلی‌ها رفته‌اند خانه تا صبح بیایند. صبح بیایید می‌بینید چه خبر است.» حرف‌هایش که تمام می‌شود از او می‌پرسم حتماً خانواده هم حسابی نگران شما هستند؛ آنها چه حالی دارند؟ «خداروشکر تا حالا که بیمار نشده‌ام اما اگر بگیرم داستانی می‌شود چون بچه‌هایم آلرژی شدید دارند. خانه هم می‌روم خودم را قرنطینه می‌کنم و بچه‌هایم را نمی‌بینم» همین‌طور که از جمعیت فاصله می‌گیرد مردم یکصدا برای او آرزوی سلامتی می‌کنند.

در حال خداحافظی با مرد همراهم هستم که بالاخره خبر پیدا شدن یک تخت خالی در بیمارستانی دیگر خنده کم رمقی به‌صورت مادر و پدر امیرعلی می‌آورد. برای او که هنوز بیصدا روی ویلچر نشسته آرزوی سلامتی می‌کنم و سلانه خودم را به ماشین می‌رسانم. با دیدن پسران و دختران جوانی که تکیه زده به ماشین‌ها بدون ماسک در حال معاشرت هستند با خودم می‌گویم ای کاش می‌شد چند دقیقه آنها را به بیمارستان چند قدمی‌شان برد تا ببینند چطور کرونا با بی‌رحمی تمام لبخندها را به سرفه تبدیل می‌کند.

> صدای سرفه‌های خشک است و سکوت مردمی که حوصله حرف زدن با هیچ‌کس را ندارند بجز دختر جوانی که با ماسک و شیلد می‌خندد. وسط این همه اضطراب با قهقهه خنده‌ها و شوخی با همسرش، زندگی می‌پاشد به در و دیوار بیمارستانی که شاید در تاریخ ۱۲۰ساله‌اش این همه مرگ و بدبختی به خودش ندیده است

جـــدول سـودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های سفید قرار دهید که هر رقم در سطرها، ستون‌ها و مربع‌های کوچک ۳ در ۳ یکبار دیده شود

۳۴۲۰

آسان

۳				۷				
	۵		۲	۶	۳	۸	۴	
	۸		۹	۵			۷	
		۱		۴			۳	
	۴	۸				۶	۵	
	۶			۸		۱		
	۹			۳	۶		۸	
	۱	۲	۷	۹	۸		۶	
				۲				۱

متوسط

۲	۹	۷			۵	۳		
		۸						۵
	۳			۸			۱	
۹				۲			۶	۱
			۸		۹			
۸	۷			۴				۳
	۲			۵			۷	
۵						۱		
		۳	۱			۵	۸	۴

سخت

				۱	۲	۵		
	۱	۹			۴			
	۲			۹		۷		
۱			۴					۸
		۳		۸		۴		
۸					۵			۹
		۷		۵			۸	
			۹			۶	۳	
		۸	۶	۳				

خیلی سخت

۸		۱			۵			
	۹			۴			۳	
			۷	۳				
	۱		۶			۴		
۳	۸						۶	۲
		۴			۲		۱	
				۷	۸			
	۶			۱			۷	
			۲			۵		۴

حل جدول سودوکو شماره ۳۴۲۰

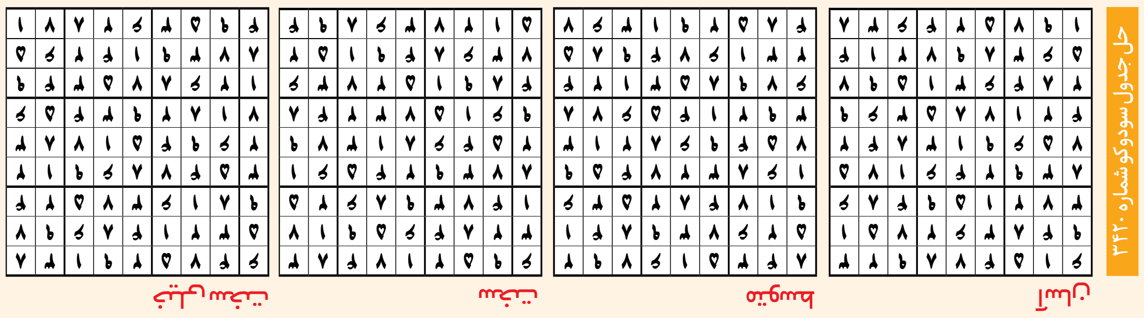

یک جدول با دو شرح

جدول روزنامه *ایران* دارای دو «شرح عادی و ویژه» است. در صورت تمایل به حل دو شرح ابتدا یکی از شرح‌ها را با مداد حل کرده و سپس با پاک کردن جواب شرح اول، به حل شرح دوم بپردازید.

۷۳۸۶

جدول عـادی

افقی:

۱- عصبی و بسیار خشمگین- نام «احمدزاده» هافبک معروف فولاد خوزستان
۲- موزه «پاریس»- خوابیده- دادو فریاد مردم
۳- شهر «پرتقال» در استان فارس- شهری در استان «هرمزگان»- سم
۴- به پارچه ولباس می زنند تا اتوگیر شود- خانه‌های ریز روی شیشه یا گراور- امر به آمدن
۵- واژگون- خط غیرمستقیم- مدرن
۶- ضایع و بیهوده- همشوی- ساده لوح- نگهبان گله
۷- این گاز توسط «سرویلیام رمزی» کشف شد- غذای ایرانی- پرزور و نیرومند
۸- یکدل و موافق- پشت سر- ویران
۹- پرتگاه کوهستانی- گروه بزرگ همنوازان- افسوس و پشیمانی
۱۰- هالوژن نمک- حلوای نوروزی - زادگاه «نیما یوشیج»- بسیار نوردهنده
۱۱- پدر عرب- شیره خشکیده گون- بیماری
۱۲- غمگین- نور کم- برج معروف
۱۳- از اصطلاحات دستور زبان فارسی- بار درخت بلوط- هدایت الکتریکی
۱۴- کشور فلاسفه- دریای ناآرام- شل
۱۵- کشباف- خیالباف

عمودی:

۱- پرنده‌ای خوش گوشت- ماده منفجره قوی
۲- جایز- حامی و مددکار- چهارپا
۳- قلعه- گیاهی پر شاخ و برگ که زیاد بلند نشود- مصونیت
۴- آماده کردن- مارکی بر لوازم خانگی- دشنام- آغوز
۵- شهری در استان «کردستان»- کتاب لغت- جدید
۶- خودروی جمعی- خم شدن در نماز- فلزی کمیاب
۷- چلیپا- جدول عددی پرطرفدار- افسانه سرا
۸- نمایش- سیاره کوتوله- کشوری در جنوب خاوری اروپا
۹- شریک زندگی- التهاب کبد- کلمه‌ای دال بر تألم و افسوس
۱۰- ترعه- خواب را شیرین می کند- مکان
۱۱- پارو- شاعر «فیه مافیه»- بدکار
۱۲- زخم- شمای انگلیسی- پرستیدنی مشرک- دهنه
۱۳- سیاه زخم- شاه شاهان- ناگزیر
۱۴- از جنس آهن- یارانه- نیروگاه شمال
۱۵- تناقض و ناهمگونی- سهم بیمار از هزینه درمانی

جدول ویـــژه

افقی:

۱- سریالی پربیننده به کارگردانی «داوود بیدل»- آموخته‌ها، آموزه‌ها
۲- دائم الوجود- تمدنی باستانی در «امریکای مرکزی»- پوشه رایانه‌ای
۳- گاز جوشکاری- حضور داشتن- بازیچه کودکان در سال‌های دور
۴- وادار شده- کارها- نسیم هوا
۵- فیلمی به کارگردانی «جان ترتل تاب»- چیزهای کمیاب و نادر- جوش چرکین
۶- روستایی از توابع «رامسر»- لوس و بی مزه- رنگی برای چشم- مخفف که او
۷- نسل و نژاد- روستایی زیبا در «بروجن»- نیش سرما
۸- سبزی معطر- تجویز پزشک- آبیاری زمستانی
۹- وقت- شهری در «ترکیه»- جنگ و جدال
۱۰- تاکسی در کشویی- بدگمان نسبت به دیگران- الی آخر- خویشاوندی
۱۱- شور- ورم کرده- من و شما
۱۲- فایده- زودباور- مخفف کوتاه
۱۳- توده برف که از کوه ریزد- باطل کننده- اطراف
۱۴- فرمانروایی- امر به ماندن- قفل قدیمی
۱۵- منحرف- هافبک تیم «آژاکس»

عمودی:

۱- محله «آب انبار حکیم»- پدر صنعت چاپ
۲- زمان بی آغاز- پرداختن مفصل و جزء به جزء یک موضوع- فهمیده
۳- خوراکی مقوی صبحانه- دستبند- کارشناس ساختمان
۴- سازز هی و آرشه‌ای- دنبه برشته- سایه- دومین سوره طولانی قرآن
۵- خیاطخانه- نام «توسلی» بازیگر خانم- آخر
۶- سیب زمینی هندی- نظیر- سبزی معطر خوردنی
۷- ناپدری- سدی در استان «فارس»- ناچار
۸- هنگام عصر- شهری در «آلمان»- نوعی باران
۹- ویران کننده- واحد بزرگی برای برق- نقطه پوستی!
۱۰- مارکی بر تلفن همراه- پادشاهان- محصول مرداب
۱۱- حرارت- فروغ- بیرون شدن
۱۲- نهر کوچک- برکت برنج- خار- قاتل امام هادی(ع)
۱۳- خانه تنگ و محقر- پارچه نخی شبیه به اطلس- هواشناس و فیزیکدان «انگلیسی»
۱۴- همراه «قافیه»- سبک ابتکاری «پیکاسو»- حرف خوردنی
۱۵- تب مالت- نوعی افسون

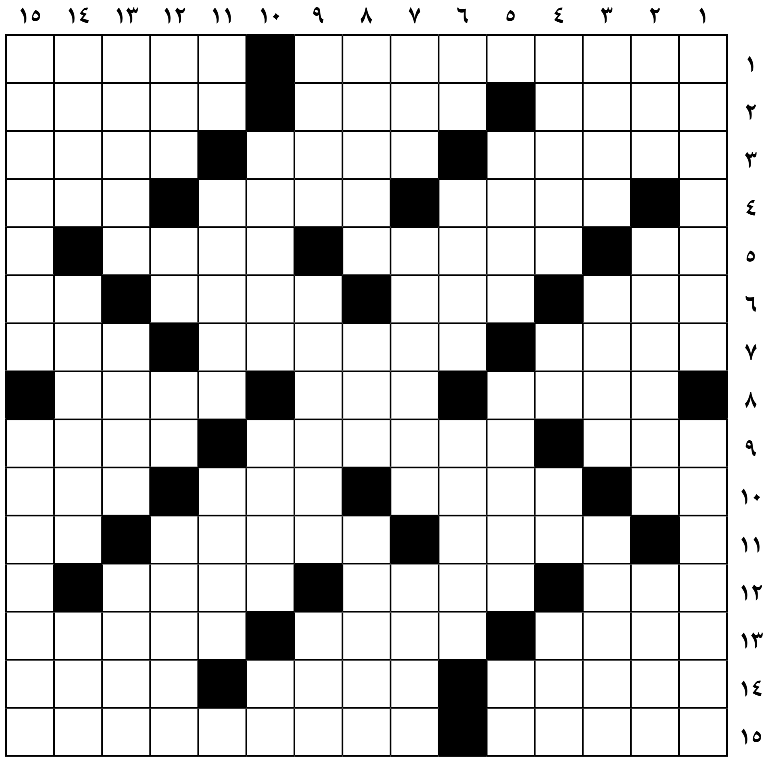

حل جدول عادی شماره ۷۳۸۵

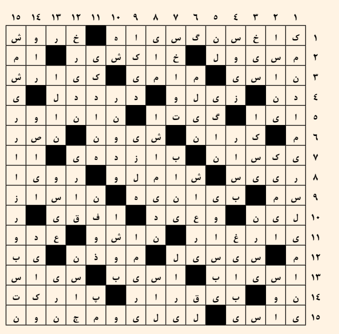

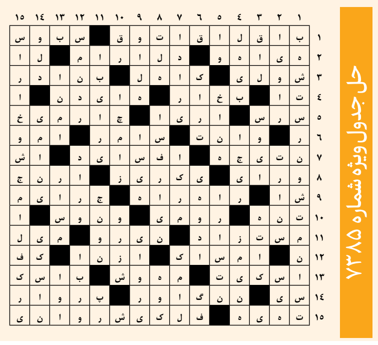حل جدول ویژه شماره ۷۳۸۵